

## جنس، نژاد و طبقه

### (چگونه سرمایه داری و چپ ارتباطات واقعی بین این مقوله ها را راز آلود ساخته اند)

سلما جیمز

ترجمه: فریده ثابتی

مقاله در سال ۱۹۷۳ توسط سلما جیمز فمینیست سوسیالیست آمریکائی نوشته شد و بیانگر یک شیوه برخورد به سؤال جایگاه زن در جامعه سرمایه داری است.

#### یادداشت مترجم:

اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ اوج فعالیت زنان و دخالتگری آنان برای بازتعریف جایگاه زن در جامعه و نقش او بود. موج اول جنبش زنان از اواخر قرن ۱۸ آغاز شد و با انقلابات ۱۸۴۸ اروپا شدت گرفت. زنان در این دوره بطور فعال در جنبش های عمومی اجتماعی و انقلابات شرکت کردند. بدلیل حضور مردان در جبهه های جنگ زنان مجبور شدند بکار خارج از خانه پردازند و به دنیای کار که در انحصار مردان بود وارد شوند اما همه این فعالیت ها نه شرکت در انقلاب و نه ورود به دنیای کار به آن منجر نشد که زنان حق و حقوقی کسب کنند و موقعیت اجتماعی شان بهبود یابد. کماکان زنان به شوهرانش وابسته شمرده می شدند. و آن چه که در قوانین انقلابی گنجانده شده بود همه برای مردان بود. بعد از انقلاب زنان طبقه بورژوا که بسیار فعال شده بودند دوباره به خانه برگردانده شدند اما زنانی که وارد دنیای کار شدند وضعیت شان حتی بدتر شد زیرا علاوه بر کار خانگی و پرورش کودکان و نگهداری از افراد مسن خانواده کار بیرون هم به آن اضافه شد که دستمزدش بسیار پایین تر از دستمزد مردان و شرایط کارش بسیار ناگوار تر بود. در تقابل با این شرایط بخشی از زنان که به اقشار بالا و میانی بورژوازی تعلق داشتند و توانسته بودند از نظر آموزشی خود را بالا بکشند در اولین کنفرانس زنان در لنسا فالز گرد هم آمدند و برای اولین بار سازمانی را برای مبارزه در جهت برابری حقوقی و سیاسی زنان در زمینه حق رای، حق مالکیت، ارث، دستیابی به تحصیلات بهتر و بالاتر و حمایت قانون از زنان ایجاد کردند. طبیعی بود که مسائل زنان کارگر مطرح نباشد زیرا بین این دو گروه از زنان رابطه ای وجود نداشت و اصولا زنان کارگر و زنان کارگران در این جنبش بدلیل طبقاتی حضور نداشتند. در قرن ۱۹ تمرکز زنان روی حقوق شهروندی برای زنان؛ حق رای، حق کار و حق آموزش بود. در ۱۹۱۰ با پیشنهاد کلارا زتکین در کنگره دوم بین المل سوسیالیست در کپنهاک ۸ مارس بخاطر مبارزات زنان کارگر شیکاگو روز زن نامیده شد و سال بعد در آلمان، اطریش، دانمارک و سوئیس زنان به خیابان آمدند و خواهان حق انتخاب، مشارکت در قدرت سیاسی، دستمزد مساوی برای کار یکسان، اجازه ورود به دانشگاه ها برای تحصیل و امکان دستیابی به همه مشاغل و کار در ادارات شدند. در همین سال زنان در گیلان نیز روز زن را جشن گرفتند و خواسته های خود را مطرح کردند. حضور فعال زنان کارگر در انقلاب اکتبر تاثیر فراوانی در بحرکت در آوردن زنان اروپا و آمریکا بجا گذاشت. موج اول جنبش زنان در دهه دوم قرن بیست پایان رسید. زنان توانستند به بعضی از مطالبات خود دست یابند اما بعضی دیگر مثل

مزد مساوی برای کار یکسان هنوز هم انجام نیافته است و به نظر من با مبارزات تنها ی زنان و بدون پیوند آن با مبارزات کارگری و بدون تبدیل این مطالبات به مطالبه فوری طبقه کارگر و مبارزه جمعی برای آن ها دستیابی به آن بازم با مشکل مواجه خواهد بود زیرا بورژوازی براحتی این منبع راحت و بدون درد سر را رها نخواهد ساخت و بدون اعمال فشار شدید و جمعی از آن دست نخواهد کشید. موج دوم جنبش زنان در فاصله سال های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۰ رخ داد. قبل ازین تاریخ در دهه ۱۹۴۰ زنان در تعداد زیاد بطور رسمی بکار بیرون از خانه روی آوردند. در دهه ۱۹۵۰ زنان در مبارزه برای یک سیستم خوب رفاهی شرکت کردند. در این دوره زنان از سایر جنبش های انقلابی و تجربیات آن ها تاثیر بسیاری گرفتند. در ایالات متحده جنبش حقوق شهروندی سیاهان، زنان سفید پوست را هم به خیابانها کشاند. جنبش معروف شده به رهایی بخش در کشورهای زیر سلطه استعمار به ویژه مبارزات مردم الجزایر علیه قدرت استعماری فرانسه و حضور فعال زنان در آن، پیروزی در کوبا و جنگ ویتنام و به دنبال آن ها جنبش دانشجویی که مرکز آن در آلمان و رهبری آن با دانشجویان سوسیالیست بود و اروپا و آمریکا را به چالش طلبیده بود و در مجموع کل جهان را درگیر کرده بود، تاثیر بسیار زیادی روی زنان گذاشت. در غیاب جنبش انقلابی طبقه کارگر به دلیل بیش از یک قرن سیاست رفرمیستی اتحادیه ها و احزاب چپ سنتی، کارگران به سرکردگی اتحادیه ها ابتدا مبهوت و سپس دنباله رو جنبش دانشجویی شدند. جنبش زنان تحت تاثیر این جنبش ها برای رهایی از ستمی که بر آن ها می رفت، بپا خاستند و با تاثیر گیری ازین شرایط خود ابتکار عمل را بدست گرفتند تا برای حقوق خود مبارزه کنند. این نوع جدیدی از جنبش زنان بود که شاخه های متفاوت و مطالبات متفاوت داشت و نشان می دهد که زنانی بیشماری با خاستگاه های طبقاتی متفاوت و مطالبات متفاوت در آن شرکت کردند. خواست های جنبش زنان در مجموع عبارت بود از حقوق بازتولیدی (حق در باره نگهداری از کودکان و خود تصمیم گیری در باره تعداد کودکان، بهداشت)، مساله خشونت علیه زنان در خانواده توسط همسر یا شریک زندگی، خشونت جنسی و آزاد و اذیت توسط همسر، مخالفت با ختنه زنان، پرداخت حق فرزند به مادران برای مراقبت از کودکان. دستمزد مساوی و برابر زنان و مردان کارگر، فرصت های برابر اقتصادی اجتماعی سیاسی برای زنان، حق رای و حذف همه سدهای مانع شونده از پیشرفت زنان. زنان در این دوره با سه گروه در ارتباط قرار گرفتند: با سیاهان بخاطر مشابهت در فقر اقتصادی و اجتماعی و بی حقوقی های مدنی و تبعیض و ستم، با دانشجویان بخاطر مسائل ایدئولوژیکی و با جوانان بخاطر ستم جنسیتی، بی افقی و نبود آزادی. همان طور که آمد جنبش کارگری که مدتها بود با سیاست های رهبران اتحادیه دیگر فعال نبود و کل مبارزاتش به افزایش سالانه چندرغاز به دستمزدها خلاصه شده بود نتوانست در این دوره مهر طبقه کارگر را بر جنبش بزند و با این اوصاف انتظاری از او نمی رفت و به همین سبب این رابطه صورت نگرفت. در جنبش زنان این دوره سه گرایش خود را ویژه کرده بود: ۱- زنان بورژوا در یک شاخه ازین خیزش از راه های قانونی خواهان برابری کامل زنان با مردان بودند. این گرایش حاصل تفکر سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم بود. ۲- زنانی که از جنبش چپ دانشجویی بیرون آمدند و برای جامعه ای بدون طبقه و بدون جنسیت مبارزه می کردند که می بایستی از سرمایه داری بسمت تفکر و شیوه تولید سوسیالیستی حرکت کند. در مسیر این حرکت با تغییر آگاهی از سلطه اقتدار رها شود. ۳- جنبش رادیکال فمینیستی رهائی بخش. هدف این گروه رهائی روانی زن در مقابل فرهنگ مردانه حاکم بود. بنابرین خواهان جایگزینی فرهنگ زنانه با فرهنگ مردانه بودند. مبارزه علیه ستم جنسیتی و مناسبات پدرسالارانه حاکم دنبال می شد و برای پیشبرد آن ایجاد یک خود آگاهی جدید زنانه و گسترش آن مد نظر بود که برای دستیابی به آن کار در گروه های کوچک زنانه را پیش می بردند و با همجنس گرایان نیز همکاری می

کردند. از نظر فرهنگی خواهان تغییر ارزش ها بودند و برگسترش آموزش زنان تاکید داشتند. مساله عدالت جنسیتی، انتقاد از تبعیض و به ویژه تبعیض توسط مادران نسبت به دختران و تبعیض قانونی در رابطه با زنان، حق تعیین سرنوشت و حق بردن خود و خود تصمیم گیری، مبارزه با تصویر رایج زن در جامعه و انتظاری که با توجه به آن از زنان می رفت، و نقش مادری مورد انتظار جامعه از زنان و وظایف خانگی زنان با کار در آشپزخانه و کلا کار بدون مزد خانگی و نقش بازتولیدی زن و نگاه به زن بعنوان شی جنسی برای مردان همه و همه را مورد چالش قرار دادند. از چهره های بارز فمینیسم رادیکال نیویورک شولامیت فایرستون است. وی تئوری مارکسیستی را بخاطر فیکس کردن روی ساختار اقتصادی برای تحلیل مورد انتقاد قرار داد. وی سعی کرد سنتزی از نظرات فروید، رایس، مارکس، انگلس و سیمون دوبوار را ارائه دهد. در کتاب دیالکتیک سکس که در سال ۱۹۷۰ به چاپ رسید او استدلال می کند که نابرابری جنسی ریشه اش در ساختار اجتماعی پدرسالاری تحمیل شده بر زنان بخاطر بیولوژی آن ها و آسیب های جسمی، اجتماعی و روانی تحمیل شده بدلیل بارداری، زایمان، پرورش کودک و بازتولید انسانی قرار دارد و خواهان لغو خانواده هسته ای و زندگی در واحدهای اجتماعی در جامعه ای سوسیالیستی می شود. خواهان شورش طبقه فرودست یعنی زنان و کنترل بازتولید توسط آن ها می شود. و می گوید هدف انقلاب سوسیالیستی نه فقط حذف امتیاز مردان که هدف موج اول فمینیسم بود بلکه حذف تفاوت جنسی می باشد، نه فقط حذف امتیازات اقتصادی طبقاتی بلکه حذف خود تفاوت طبقاتی است. او توامان به تئوری مارکسیستی و لیبرال انتقاد می نماید. هایدی هارتمن یکی دیگر از ایدئولوگ های فمینیست می گوید پدرسالاری و همین طور ستم بر زنان توسط مردان خود یک سیستم ویژه است که از ستم طبقاتی مستقل می باشد و حل این مساله این گونه میسر می شود که همه زنان باهم علیه مردان باشند. فمینیسم سوسیالیستی از جنبش مارکسیستی دانشجویی نشأت گرفت، از آن جدا شد و به موج دوم جنبش زنان تعلق دارد. فمینیسم سوسیالیستی می خواهد تلفیقی از مارکسیسم و فمینیسم رادیکال را باهم داشته باشد. فمینیسم سوسیالیستی می گوید که تحت ستم بودن زنان در سرمایه داری با تاریخ سرمایه داری همبسته است بنابراین برای ایجاد تغییرات، ارتباط ساختاری بین پدرسالاری و سرمایه داری را مورد هدف قرار می دهد و معتقد است درک از طبیعت مردانه با دید دیالکتیک مارکسیستی را باید در مناسبات بین بیولوژی و جامعه یافت. تاکیدشان روی سن، جنس، تعلق طبقاتی و ملیت، آن ها را از لیبرال ها جدا می کند. آن ها دید ذهنی از طبیعت مردانه را رد می کنند و خواهان برابری کامل اقتصادی، سیاسی زنان، حق انتخاب، حق کار و بهبود شرایط کار زنان هستند. آن ها هم چنین توجه خود را به مساله کار خانگی و کار بازتولیدی پرداخت نشده زنان معطوف کرده اند و تم مرکزی بحث آن ها ارتباط دادن مساله زنان و جنبش کارگری به همدیگر است و به احزاب کمونیست یا احزاب چپ و در مواردی به جناح چپ سوسیال دموکرات ها نزدیکند. دستاوردهای فمینیستی موج دوم به ویژه در آلمان بعنوان بزرگترین مرکز عمل آن بشرح زیر است: ۱۹۷۲ تشکیل اولین کنفرانس سراسری زنان با شرکت ۴۰۰ نفر ۱۹۷۲ ایجاد اولین گروه زنان لذب بعنوان بخشی از جنبش زنان، ۱۹۷۳ تشکیل مراکز زنان، سازمان دهی اعتصاب زنان کارمند علیه تبعیض دستمزده که اوج آن در دهه ۱۹۹۰ بود، میانه دهه ۱۹۷۰ ایجاد رسانه های زنان، چاپخانه زنان، تقویم زنان و نشریات زنانه که مهمترین آن ها کوراژ و اما بود. کوراژ از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ منتشر می شد و اما از ۱۹۷۷ تا امروز منتشر می شود، ۱۹۷۶ تشکیل تریبونال بین المللی علیه جنایت نسبت به زنان در بروکسل که در آن ۱۵۰۰ نفر از ۳۳ کشور شرکت کردند، ۱۹۷۶ تشکیل اولین دانشگاه تابستانه برای زنان که هنوز هم تشکیل می شود از دهه ۱۹۸۰ به بعد جنبش به شاخه های مختلف لذب، مادران، وکلای زن، مهاجرین، فعالان صلح و ...

تبدیل شد و امکان کار جمعی مثل سابق برایشان مشکل گردید. موج سوم فمینیسم از دهه ۱۹۹۰ به ویژه در ایالات متحده و کشورهای در حال رشد ظهور کرد و معتقد است اکثر خواسته های موج دوم فمینیسم برآورده شده است بنابراین آن ها نظرات جدیدی مطرح می کنند که بیشتر خصلت جهانی دارد تا قومی و تاکید می کنند که مردانگی هم برحسب زمان و مکان به اشکال متفاوت وجود دارد و جاری است که باید بطور انتقادی مورد سؤال قرار گیرند. امروزه فعالیت عملی و نظری فمینیست ها روی مسائلی چون ۱- مبارزه علیه سکسیسم یا ستم جنسی ۲- غلبه بر پدر سالاری، بیعدالتی و ستم و فمینه کردن جامعه ۳- رد کامل تقسیم وظایف بر مبنای جنسیت که در این رابطه گفته می شود که کودک، مرد یا زن بدنی نمی آید بلکه جامعه با رفتارش او را مرد یا زن می کند و شعار معروف در این رابطه " ما دختر بدنی نمی آئیم بلکه دختر می شویم " است. ۴- سکسوالیته آزاد، و مساله مربوط به زنان لزب ۵- رسیدن به هستی زنانه مردانه در آینده که همه خوبی های دوجنس در آن باشد. دیگر گرایش های فمینیسم عبارتند از فمینیسم فرهنگی، پست فمینیسم، فمینیسم آنارشستی، فمینیسم انفرادی، فمینیسم دولتی و آن چه که در کشورهای مسلمان از آن با عنوان فمینیسم اسلامی نام می برند. با وجود انتقاد فمینیست ها از مارکسیسم و این باور آن ها که مارکسیسم نسبت به جنسیت نابینا است نمی تواند تاثیر مارکسیسم را به ویژه در مساله مردسالاری، ستم بر زنان، تحلیل خانواده بورژوائی و شرایط کار زنان و تاثیر انقلاب اکتبر را برجسته کند. عده ای نیز از پایان فمینیسم صحبت می کنند. سلما جیمز چنانکه در آغاز آمد به گرایش فمینیسم سوسیالیستی تعلق دارد. او کارش را با کارگری در کارخانه آغاز کرد بعد از ازدواج و بچه دار شدن بکار خانگی تمام وقت مشغول شد. در ۲۵ سالگی در یک مجله هفتگی که صدائی برای زنان، جوانان و سیاهای شده بود، سلسله مطالبی تحت عنوان "جایگاه زن" در طبقه کارگر را به رشته تحریر در می آورد. سپس به انگلستان رفت. در سال ۱۹۶۵ در کمپین " علیه تبعیض نژادی" شرکت کرد و با جنبش سیاهان همکاری داشت. او پرداختن به مساله " کاربرد مزد خانگی" زنان را در راس فعالیت های خود قرار داد تا نشان دهد که چگونه کار خانگی و کار بازتولید زنان، خارج از بازار کار، کل طبقه را تولید می کند. در سال ۱۹۸۳ کتاب مارکس و فمینیسم را منتشر کرد و در سلسله سخنرانی هایی به بازخوانی و توضیح کاپیتال مارکس از دیدگاه زنانه و با توجه به کار بدون مزد زنان کرد. در ۱۹۷۵ با تشکل های مستقل زنان از جمله با زنان سیاهپوست " مزد برای کارخانگی" و زنان تن فروش انگلیس "ECP" برای یافتن یک آلترناتیو اقتصادی برای خود فروشی همکاری نزدیک داشت. در ۱۹۸۵ در ایجاد شبکه بین المللی زنان در کمپین "Global Women's Strike" برای قبولاندن کارخانگی بعنوان یک فعالیت اقتصادی و تعلق بیمه و تامین اجتماعی برای زنان خانه دار از طریق فشار بر سازمان ملل و اعضای آن براساس ماده ۸۸ نقش مهمی داشت. در سال ۲۰۰۸ با نوشتن نامه ای که لینک آن ضمیمه است اعلام کرد که بعنوان یک یهودی نمی خواهد شصتمین سال تولد اسرائیل را تبریک بگوید. Letter of British Jews on 60th anniversary of Israel این مختصری بود در معرفی نویسنده اما ترجمه مقاله ای که در زیر می آید به بهانه روز جهانی زن و برای آشنائی بیشتر با مبارزات زنان در یک قرن گذشته صورت گرفته است. مسلما در رابطه با مقاله چیزهایی برای نقد هم از جنبه مثبت و هم منفی وجود دارد. رابطه جنس، نژاد و طبقه همان گونه که او می گوید با هم تنیده شده اند و در نظام سرمایه داری به وضوح قابل رویت است. مسلم است که تعریف سنتی چپ از طبقه باید به چالش کشیده شود. حتی اکنون و در قرن ۲۱ هم هنوز بسیاری طبقه کارگر و مبارزاتش را تنها در محدوده کارخانه با تعریف کار در کارخانه بعنوان کار مولد می بینند. تعریف طبقه بشکلی که همه بخش ها را در خود جا دهد، توان و قدرت طبقه کارگر را در مقابل طبقه سرمایه دار

که هم گام با چپ سنتی و با کمک اتحادیه های کارگری، دائماً به این تقسیم سنتی کار رجوع و طبقه کارگر را شقه شقه می کنند، بالا می برد. پرداخت به مساله کارخانگی زنان بعنوان کار بدون مزد برای سرمایه، یکی دیگر از مسائل است که چند پهلو است و حسن و عیب را باهم دارد و برقراری آن به تنهائی نمی تواند به فرودستی زنان در جامعه و تبعیض علیه او و تقسیم کار جنسی و مناسبات استثمار و مرد-پدرسالارانه سرمایه داری پایان دهد. برای کارخانگی زن حد و مرزی وجود ندارد. کار قبل از بیدار شدن اعضا خانواده آغاز و بعد از به بستر رفتن هم و آماده کردن وسایل ادامه وظیفه در سحرگاه فردا پایان می گیرد. تحقیقات انجام یافته چندی نشان می دهد که در مقایسه با سایر کارها کارخانگی گاه تا ۹۰ ساعت در هفته است. که برابر می شود با کار دو کارگر به اضافه ۱۰ ساعت اضافه کاری در هفته؛ اگر کار هفتگی ۴۰ ساعت باشد. کارخانگی شامل کارهای لازم برای تجدید نیروی مرد کارگر برای ادامه کار، برای بازتولید نیروی کار آتی یعنی تولید و تربیت و پرورش کودک بعنوان کارگر بعدی به اضافه رسیدگی به درس و مشق کودکان و ارتباط با مدرسه و ترتیب ایام فراغت کودکان. رسیدگی به کارهای بیرون از خانه مرد که در ساعات اداری توسط خود مرد قابل انجام نیست، مثل کارهای بانکی، تصفیه حساب های مالی با بقال و عطار و .... فراهم کردن و ترتیب دادن کارهای ایام فراغت همسر چون پیشبرد مهمانی ها و دیدارهای فامیلی و دوستانه و غیره. با عطف توجه به همه این وظایف مسلم است که کار خانگی کاری تولیدی است، حتی اگر اثری از مبادله کالائی را بشیوه معمول در آن نبینیم. کاری است که ارزش اضافی ایجاد می کند و بهمین سبب برای سرمایه داری مهم است حتی اگر این کار را مستقیم و عینی نتوان با فرمول پول-کالا-پول برای اثبات ایجاد ارزش اضافه توضیح داد و به ناباوران نشان داد که زنان با کار خانگی مثل هر کارگر دیگری مورد استثمار سرمایه قرار می گیرند. پرداخت دستمزد به کارخانگی توسط دولت که توسط کمپین زنان و سلما جیمز بعنوان این که دولت سرمایه داری که به نیابت طبقه سرمایه دار حکومت می کند و اهداف آن ها را پیش می برد و پیش از دیگران نفع می برد، بی تردید و در وهله اول برای این که برای زنان استقلال مادی ایجاد می کند اما این که آیا در آن صورت بزنان برای این کار دستمزد مناسب پرداخت خواهد شد مورد تردید است اما اگر دولت در صورت قبول کردن، بار آن را با افزایش مالیات از درآمد که معمولاً در وهله اول گریبان کارگران را می گیرد بگذارد می شود مثال معروف با یکدست پیش می کشد و با دست دیگر عقب. زیرا سرمایه داران به شیوه های مختلف از رشوه یا بقول خودشان هدیه به وزرا و وکلا و دست اندرکاران تا وام های کم بهره و پول خرید ماشین و دفتر و وسایل نو و غیره از معافیت های مالیاتی برخوردار می شوند و از درآمدی که خود حاصل کارپرداخت نشده کارگران زن و مرد در بازار است برای این منظور سهمی نخواهند داد یا بمقداری ناچیز خواهند پرداخت. یا اگر دولت در آزای آن، امکانات اجتماعی را کاهش دهد در حقیقت این پرداخت نقش مثبتی در زندگی بازی نخواهد کرد؛ نمونه اش در آلمان با بوق و کرنا چند یورو مثلاً به پول کودک برای مادر اضافه می کنند در عوض با ایجاد اضافه پرداخت برای دارو و درمان بیش از آن از کاسه خانوار بیرون می کشند. یا در پارلمان ایران مساله به گونه ای ریشخند آمیز مورد تایید قرار می گیرد که زنان می توانند از همسران خود برای کار خانگی و شیر دادن بچه و نگهداری از آن ها تقاضای دستمزد کنند در حالی که می دانند زنان گاه مجبور می شوند برای کمک به درآمد خانوار و تنها برای سیر کردن شکم بچه ها به خودفروشی اقدام کنند. بنابراین در ضمنی که باید برای این حق جنگید اما باید بشیوه ای جنگید که بارش بردوش سرمایه داران که نفع بران اصلی این کار هستند گذاشته شود. حالا فرض را براین قرار می دهیم که این حق برقرار شد. آیا این حق فرودستی زنان را در جامعه حل می کند. آیا کارخانگی را بعنوان وظیفه زنانه رسمیت نمی دهد و

زنان بیشتری را خانه نشین نمی‌کند؟ آیا شانس‌های مساوی برای رشد و ارتقا اجتماعی را برای زنان که برایش بسیار مبارزه شده است و هنوز هم کاملاً تحقق نیافته است مسکوت نمی‌گذارد. آیا تقسیم کار جنسی تقویت نمی‌شود و تفکر مردسالارانه که سرمایه‌داری به مدد بکارگیری آن از طرف‌های قبلی برای فرودستی زنان در جهت منافع خود مورد استفاده و اشاعه قرار می‌دهد و روابط اجتماعی مردسالارانه به جای ریشه کن شدن، تقویت و تثبیت نمی‌شود. تنها در صورتی این امر بنفع زنان می‌تواند تمام شود که همراه با مبارزه برای برقراری دستمزد کارخانگی و قبول آن بعنوان بخشی از کار مولد اجتماعی مثل هر کار دیگری با آن رفتار شود. خصلت زنانه از آن گرفته شود و کارواجب اجتماعی گردد و کاری گردد برای هر دو جنس. امکانات رایگان اجتماعی چون مهد کودک‌ها، کودکستان‌ها، مراکز مراقبت از سالمندان، آشپزخانه‌های عمومی، رختشویخانه‌های عمومی، مراکز تفریحات سالم برای کودکان و بزرگسالان، مراکز دسترسی به اطلاعات و غیره گسترش یابد. قلمروهای مردانه و زنانه کار- مثل اختصاص بخش خدمات بزنان و صنعت به مردان- محو شود و همه امکانات و امتیازها از دستمزد تا ارتقای شغلی تا پول بازنشستگی تا مقرری بعد مرگ یکی از دوطرف و غیره به تساوی به مردان و زنان تعلق گیرد. برقراری تنهای مزد برای کارخانگی تبعیض زنان نسبت به مردان را از بین نمی‌برد. این تبعیض بخشی از فرهنگ غالب در جامعه است که به ویژه در بسیاری از جوامع از جمله ایران هنوز در خانواده و توسط مادران و هم‌پدران از تولد کودک آغاز می‌شود و کودکان را برای تقسیم جنسی کار پرورش می‌دهد. باین شیوه برخورد دختران برای مادرشدن و کارخانگی حتی اگر به تحصیلات بالا هم نایل شوند و پسران برای نان آور شدن و کار بیرون پرورش داده می‌شوند. برای پسران داشتن دوست دخترهای متعدد بتوالی حسن و زرنگی است و دختران باید منتظر دق‌الباب و آمدن خواستگار بمانند و گرنه ضد فرهنگ و ضد عرف و عادات و آبروی خانواده عمل کرده‌اند. مبارزه برای حقوق زنان از جمله دریافت دستمزد برای کار مبارزه‌ای طبقاتی است اما اگر با مبارزه با موجودیت سرمایه‌داری همراه نشود، اگر با مبارزه برای محو طبقات و استثمار طبقاتی همراه نشود، اگر با مبارزه با تفکر و مناسبات مردسالارانه در کل جامعه و رهائی زنان از وابستگی به کنج آشپزخانه همراه نشود تنها اندکی ارتقای مادی در وضعیت این زنان خواهد بود نه رهائی واقعی اما باید برایش مبارزه شود.

مارس ۲۰۱۳، فریده ثابتی

با تشکر از امید زراریان برای ادیت متن ترجمه شده.

\* \* \*

## جنس، نژاد و طبقه

سلما جیمز

به اندازه کافی اغتشاش فکری در حول و حوش جنس، نژاد، و طبقه ایجاد شد زمانی که این مقولات را روی در روی یکدیگر به عنوان مقولات جداگانه و یا حتی مقولاتی با ماهیت ناسازگار، مورد بررسی قرار دادیم. این که این مقولات موجودیت‌های جداگانه‌ای هستند- امری بدیهی است. درک این که آن‌ها ثابت کرده‌اند خود را که موضوعاتی جدا نشدنی و غیرقابل جدا شدن هستند مشکل است. اگر جنس و نژاد از طبقه بیرون کشانده شوند، عملاً آن چه که باقی می‌ماند سیاست‌های سرو دم

بریده، کوتاه فکرانه و سکتاریستی مردان چپ سفید پوست کلان شهرهاست. امیدوارم بطور خلاصه نشان بدهم اولاً، که جنبش طبقه کارگر چیز دیگری از آن چه است که چپ همواره تصور کرده است که باشد. دوماً در آن تضاد بین وجود مجزای جنس یا نژاد و کلیت طبقه محبوس شده است که بزرگترین بازدازننده برای قدرت طبقه کارگر و هم زمان انرژی خلاق برای دستیابی به آن قدرت است. در جزوه ما که آویس براون *Avis Brown* به آن رجوع داده است، (۱) ما اشاره کرده ایم " ... رابطه زنان و سرمایه و نوع مبارزه ای که (می توانیم) بطور موثر برای نابودی اش به آن مبادرت میکنیم." (ص. ۵)، را می توانیم از طریق تجربه توده های رنگین پوست علیه سرمایه بدست آوریم. اجازه دهید از تجربه (کاست) زنان شروع کنیم، ما طبقه را بگونه ای باز تعریف می کنیم که زنان را هم شامل شود. تعریفی بر مبنای کار بی مزد زنان خانه دار. ما آن را این طور بیان کردیم: از زمان مارکس، روشن شده است که سرمایه از طریق مزد حکومت می کند و توسعه می یابد، یعنی که پایه و اساس جامعه سرمایه داری، کارگر مزدی و استثمار مستقیم کارگر زن یا مرد است. چیزی که برای سازمان های طبقه کارگر روشن و مفروض نبوده است، این بود که دقیقاً از طریق مزد، استثمار کارگران بدون مزد سازمان دهی شده بود. این استثمار حتی بخاطر فقدان مزد که آن را {استثمار} پنهان می داشت، شدید تر بوده است. ... در جایی هم که زنان به کارشان وابسته اند، بنظر می رسد که کارشان یک خدمت شخصی خارج از سرمایه باشد. (ص. ۲۸) اما ارتباط کاست با طبقه در جایی که به زنان مربوط می شود خود را در یک شکل پنهان رازآلودی نشان میدهد، این رمز و راز نسبت به زنان منحصر بفرد نیست. قبل از این که با مساله نژاد مواجه شویم بیائید از تجربه خود زنان شروع کنیم. کم قدرت ترین ها در جامعه کودکان ما هستند، و هم چنین آن هایی که در یک جامعه کارمزدی، مزدی دریافت نمی کنند. زمانی آن ها {دوگروه بالا} بعنوان یک بخش کامل از کار مولد اجتماع پذیرفته شده بودند. کاری که آن ها انجام می دادند بخشی از کل کار اجتماعی بود و با چنین عنوانی مورد تأیید قرار گرفته بود (برای مثال در جامعه قبیله ای هنوز هم هستند). آن جاها که سرمایه و نقش آن توسعه یافت، کودکان از دیگران در اجتماع جدا گردیده و مجبور شدند به مدرسه بروند، که این خود باعث شورش های پیوسته روزانه آنان هست. آیا بی قدرتی آن ها یک مساله طبقاتی است؟ آیا مبارزه آن علیه مدرسه یک مبارزه طبقاتی است؟ ما عقیده داریم که هست. مدارس نهادهایی رسمی هستند که توسط سرمایه برای دستیابی به منظورشان از طریق کودک و بر علیه او سازمان داده شدند. سرمایه ... کودکان را به مدرسه فرستاد نه بخاطر این که آن ها جلوی دست و پای والدین خود بودند، بلکه برای تبدیل این کودکان به کارگران "مولد" تر، که از طریق تعلیم امکان پذیر می شود. جباریت سرمایه از طریق مزد هرانسانی را که رمقی داشته باشد ملزم بکار می کند و بشیوه ای بکار می گیرد که اگر نه فوراً، که بعداً در نهایت برای توسعه و گسترش فرمانروائی سرمایه سود آور شود. در نتیجه اساساً معنای مدرسه چیزی جز این نیست. تا جایی که به کودکان مربوط می شود، کارشان این گونه به نظر می رسد که آموزش شان برای منفعت خودشان است. (ص. ۲۸) در نتیجه در این جا دو بخش از طبقه کارگر را داریم که فعالیت های شان، یکی در محیط خانه و دیگری در مدرسه است و به این علت که این کارگران مزدی دریافت نمی کنند، چنین بنظر می آید که خارج از رابطه و دایره کارمزدی سرمایه داری باشند. در واقع، فعالیت های آنان جنبه هایی از تولید سرمایه دای و تقسیم کار آن است. اول زنان خانه دار، که درگیر تولید و بازتولید کارگراند، چیزی که مارکس آن را نیروی کار می نامد. آن ها {زنان} به کسانی خدمت می کنند که روزانه توسط کار کردن بخاطر مزد درهم کوبیده می شوند و نیاز دارند که روزانه تجدید قوا کنند؛ و آن ها {زنان} از کودکان مراقبت می کنند و به آن ها آموزش می دهند تا وقتی که بزرگ شدند آماده کار شوند.

دوم کودکان یعنی کسانی که از زمان تولد موضوع این مراقبت ها و تربیت هستند، کسانی اند که در خانه ها و مدارس تربیت می شوند که کارگران آینده بشوند. اما این کار دو جنبه دارد. در مکان اول برای بازتولید نیروی کار در شکل کودکان، این کودکان باید ناگزیر شوند که دیسپلین و به ویژه دیسپلین کار کردن را بپذیرند، که استعمار شوند بخاطر این که قادر باشند، غذائی برای خوردن داشته باشند. بعلاوه آنها باید برای انجام دادن نوع معینی از کار دیسپلین یابند و تربیت شوند. کاری که سرمایه می خواهد انجام یابد، تقسیم شده است و هر دسته آن بطور بین المللی بعنوان کار زندگی، سرنوشت و هویت دسته های ویژه کارگران طبقه بندی شده است؛ اصطلاحی که معمولا برای توصیف این مساله بکار برده می شود تقسیم کار بین المللی است، در این باره بعدا بیشتر بحث خواهیم کرد اما اکنون اجازه می خواهم که مادر پرسی هفت ساله از هند غربی تحصیلات پسرش را برایمان با دقت و بطور خلاصه بیان کند: " آن ها اکنون برای رفتگری خیابان انتخاب شده اند ". کسانی از ما در جنبش فمینیستی، که بالاخره نقاب را از این تقسیم کار بین المللی سرمایه داری برای افشای وضعیت طبقاتی زنان و کودکان یعنی وضعیتی که با ویژگی های موقعیت کاست آنها، پنهان شده بود، برداشتند، ازین شکل جنبش سیاهان چیزهای خوبی آموختند. این چیزی نیست که جائی نوشته شده باشد (گرچه ما بعدها دریافتیم که این طور باشد). یک جنبش توده ای از قدرتی که تجربه می کند، قدرتی که تمام کثافت های ظاهری را پاک می کند و می گوید که واقعیت این است، بیشتر می آموزد تا از نوشته ها. جنبش سیاه پوستان در ایالات متحده (و هر جای دیگر) هم مانند جنبش زنان که " برای " زنان و شورش کودکان که " برای " کودکان می شود، که در آغاز بنظر می آمد که ربطی به طبقه نداشته باشد. با اتخاذ چیزی آغاز شد که بنظر می رسید تنها یک موقعیت کاستی در مخالفت با نژاد پرستی گروه های مردانه مسلط سفید پوست باشد. روشنفکران در هارلم و مالکوم ایکس، آن انقلابی بزرگ، که هردو ملی گرا بودند. هردو برای جایگزین کردن رنگ برفراز طبقه ظاهر شدند. زمانی که چپ های سفید هنوز شعارهای " سفید و سیاه متحد شوید و مبارزه کنید " یا " سیاهان و کارگران باید با هم متحد شوند " را می دادند. طبقه کارگر سیاه پوست قادر شدند از طریق این ملی گرایی طبقه را باز تعریف کنند: اکثریت سیاه پوستان و کارگران مرادف هم اند (کارگر با هیچ گروه دیگری مرادف نبود- شاید به استثنای زنان). مطالبات سیاهان و اشکال مبارزاتی ای که توسط شان ابداع شدند جامع ترین مبارزات طبقه کارگر بودند ... (ص. ۸). همانطور که آویس می گوید اینطور نیست که جنبش سیاهان بعدا " از سر ناچاری به مبارزه طبقاتی تبدیل شده باشد ". این خود مبارزه طبقاتی بود و مدتی طول کشید تا به آگاهی ما رسوخ کند. چرا؟ یک دلیلش این است که بعضی از ما چشم بندهای مردان سفید چپ را به چشم زده بودیم، این که آیا این را می دانستیم یا نه موضوع دیگری است. طبق نظر آن ها اگر مبارزات در کارخانه رخ ندهد، مبارزه طبقاتی نیست. پیوند واقعی {با طبقه} آن بود که این چپ بما اطمینان می داد که بنام مارکسیسم صحبت می کرد. آن ها طوری رفتار می کردند که اگر ما از آن ها بطور سازمانی یا سیاسی جدا شویم یعنی ما از مارکسیسم و سوسیالیسم علمی روی گردانده ایم. آن چه که بما برای این جدا شدن، برای نترسیدن از آگاهی جرات داد، قدرت جنبش سیاهان بود. ما فهمیدیم که باز تعریف طبقه دست به دست مستقیم به کشف مجدد مارکس می رسد چیزی که چپ اصلا درک نخواهد کرد. هم چنین دلایل عمیق تری وجود داشتند که چرا کاست و طبقه بنظر متضاد می آمدند. اغلب این گونه می نماید که منافع سیاهان با منافع سفیدان متضاد است و این با مساله مردان و زنان شبیه است. فهمیدن منافع طبقاتی جایی که این گونه به نظر می رسد که نه یکی بلکه دوتا، سه تا، چهار و پنج تا - که هر کدام نقیض دیگری است، یکی از مشکلات وظایف انقلابی ما در تئوری و عمل است. منبع دیگر گیج سری این است که همه زنان،



کودکان یا سیاهان جزء طبقه کارگر نیستند. کافی است گفته شود که در درون این جنبش لایه هایی وجود دارند که قصدشان از مبارزه نه نابودی نظام سرمایه داری بلکه بالا رفتن از پلکان سلسله مراتب سرمایه داری است. و هم چنین در درون هر جنبش مبارزه ای وجود دارد در باره این که جنبش در خدمت کدام نفع طبقاتی است. البته این تاریخ جنبش های کارگران مردان سفید پوست است. وهیچ "خلوص" طبقاتی حتی در سازمان های محل کار وجود ندارد. مبارزه کارگران علیه سازمان هایی که بطور کلی در محل کار و در جامعه یعنی اتحادیه های کارگری، احزاب کارگری و غیره- مبارزه ی طبقاتی است. (۲) بگذارید ارتباط بین کاست با طبقه را به شیوه ای دیگر نشان دهیم. کلمه " فرهنگ " اغلب برای نشان دادن این که دیدگاه های طبقاتی محدود، بی فرهنگ و غیرانسانی هستند مورد استفاده قرار می گیرد. دقیقاً اما موضوع برعکس است. یک فرهنگ ملی که طی دهه ها یا قرن ها رشد کرده است، ممکن است بنظر رسد که که ارتباط جامعه با سرمایه داری بین المللی را انکار کند. این موضوعی است که بسیار گسترده و این جا نمی شود به آن پرداخت اما یک نکته اساسی می تواند سرعت روشن شود. یک شیوه زندگی منحصر بفرد که مردمی برای خود بسط می دهند و روزگاری گرفتار سرمایه داری می شوند، اصلاً نمی تواند در واکنش به آن و شورش علیه آن درک شود مگر این که به تمامیت زندگی سرمایه دارانه آن ها توجه شود. محدود کردن فرهنگ، کاهش دادن آن به دکوراسیونی از زندگی روزانه است. (۳) فرهنگ عبارت است از نمایش ها و شعر در باره استثمار شده ها، متوقف کردن پوشیدن دامن های کوتاه و استفاده از شلوارها به جای آن ها؛ برخورد بین ارواح سیاهان بابتیست و تقصیر و گناه پروتستانیزم سفید پوست. فرهنگ هم چنین آژیر خطری است که در ساعت ۶ زنگ می زند، در زمانی که زن سیاه پوست در لندن بچه هایش را بیدار می کند تا آن ها را برای مهد کودک آماده کند. فرهنگ هست که او چقدر در ایستگاه اتوبوس احساس سرما می کند و سپس چقدر در میان جمعیت اتوبوس گرمش می شود. این فرهنگ احساسی است که شما در ساعت هشت صبح دوشنبه وقتی که ساعت شما نشان می دهد که زمان کار است و آرزو دارید که این که کاش جمعه بود، آرزوی این که زندگی شما به عقب برمی گشت، است. فرهنگ یعنی خط سرعت یا وزن توده های کثیف لباس ها در بیمارستان وقتی که در حال فکر کردن هستید که چایی در وقت خود درست کنید. فرهنگ یعنی چای درست کردن در حینی که مردت جلوی تلویزیون به اخبار گوش می دهد. فرهنگ یعنی یک "زن غیر منطقی" که برای نشستن توی اتاق از آشپزخانه در می آید و بدون ادای کلمه ای بدون هیچ دلیلی تلویزیون را خاموش می کند" این فرهنگ از کجا آمده است که اگر شما زن باشید این گونه از فرهنگ مرد متفاوت است و اگر شما یک زن سیاه باشید از فرهنگ زن سفید متفاوت است؟ آیا این به مبارزه طبقاتی کمکی می کند( چنانکه چپ سفید آن {فرهنگ} را دارد) یا برای مبارزه طبقاتی اساسی تر است( چنانکه ناسیونالیست های سیاه و فمینیست های رادیکال آن را دارند) بخاطر این که برای جنس شما، نژاد شما، ملیت شما و لحظه ای از زمان که شما این چیزها هستید، ویژه است؟ -هویت ما، نقش های اجتماعی ما، شیوه ای که ما دیده می شویم، بنظر می رسد که با کارکردهای سرمایه دارانه مان بی ربط باشد. بنظر می رسد که رها شدن از آن ها ( یا از میان آن ها)، از آزادی ما از بردگی مزدی سرمایه داری مستقل باشد. بنظر من هویت- کاست ماده اصلی طبقه است. این جا، جای عجیبی است که ما دریافتیم که {در آن} کلید ارتباط طبقه با کاست بطور موجز نوشته شده است. این جا جایی است که تقسیم کار بین المللی بعنوان مناسبات قدرتی در درون طبقه کارگر مطرح می شود. این جا هست جلد اول کاپیتال مارکس.- مانوفاکتور ... سلسله مراتبی از نیروی کار را ایجاد می کند که با مقدار دستمزد ارتباط دارد. اگر از یکطرف به کارگران منفرد کارکردی محدود در زندگی اختصاص یافته و به آن الحاق شده اند؛ از طرف دیگر

اعمال مختلف سلسله مراتبی، برطبق توانائی های هم طبیعی و هم اکتسابی آن ها، بین کارگران تقسیم شده است. (مسکو، ۱۹۵۸، ص. ۳۴۹) ارتباط عمیق مادی بین نژاد پرستی، سکسیسم، شوینیسم ملی و شوینیسم نسل هائی که برای مزد کار می کنند، برعلیه کودکان و بازنشستگان سنی که بی مزد و وابسته هستند در دو جمله آمده است؛ که سلسله مراتب نیروهای کار و مقدار دستمزدهای منطبق با آن است. نژاد پرستی و تبعض جنسی ما را با کسب توانایی هایی تعلیم می دهد که هزینه اش از جیب دیگران پرداخت می شود. سپس این توانائی های کسب شده، اینطور بنظر می رسند که طبیعت ما باشند و کارکردهای ما را برای زندگی و هم چنین کیفیت ارتباطات متقابل ما را تثبیت می کنند. بنابراین کشت نیشکر یا چای شغل مردم سفید پوست نیست، عوض کردن پوشاک بچه کار مرد نیست و کتک زدن کودک خشونت نیست. نژاد، جنس، سن، ملیت و هر کدام از آن عناصر جدایی ناپذیری از تقسیم بین لمللی کاراند. پایه فمینیسم ما تا این جا روی لایه نامرئی سلسله مراتب نیروهای کار - زنان خانه دار - که به هیچ وجه با مزد ارتباطی ندارند بر مبنای ساختار سلسله مراتبی بین بردگی با مزد و بی مزد، بنیان گرفت. " تمرکز ... منحصر روی تعیین کننده های اقتصادی مبارزه طبقاتی. " آن گونه که آویس کار طبقه کارگر را متهم می کند نیست. کاری که شما انجام می دهید و مزدی که دریافت می کنید صرفا نه "اقتصادی" بلکه تعیین کننده های اجتماعی اند، و قدرت اجتماعی را تعیین می کنند. این {تعیین کننده} طبقه کارگر نیست بلکه سازمان هایی هستند که ادعا دارند به طبقه کارگر تعلق دارند و برای طبقه کارگرند و مبارزه مداوم {طبقه کارگر} برای قدرت اجتماعی را به " تعیین کننده های اقتصادی" - یعنی کنترل بیشتر سرمایه داری {بر آن ها} برای چندرغاز بیشتر در هفته، تنزل می دهند. مزد اغلب زمانی افزایش می یابد که مذاکرات اتحادیه ها {با کارفرما} خواه به دلیل تورم یا از طریق استتمار شدیدتر (اغلب در شکل {بالا بردن} بارآوری کار) که بیشتر از پولی است که سرمایه دار برای بالا رفتن دستمزد می پردازد، دچار وقفه شده یا حتی قطع گردیده است. و به این ترتیب به مردم وانمود می کنند که منظور کارگران در مطالبه، بعنوان مثال برای دستمزدهای بیشتر، پول بیشتر و به بیان مارکس " قدرت اجتماعی همگانی" بیشتر همین {یعنی افزایش دستمزد} بود. روابط قدرت اجتماعی جنس، نژاد، ملیت و نسل ها دقیقا اشکال خاص از روابط طبقاتی هستند. این روابط قدرتی در درون طبقه کارگر، قدرت ما را در مبارزه بین طبقات تضعیف می کند. آن ها اشکال خاصی از فرمانروائی غیر مستقیم اند، یک بخش از طبقه بخش های دیگر را مستعمره خود می کند و از این طریق سرمایه خواست خود را به همه ما تحمیل می کند. یکی از دلایل این که چرا این سازمان های به اصطلاح مربوط به طبقه کارگر قادر شده اند در مبارزه این گونه واسطه گیری کنند، این است که ما بطور بین المللی به آن ها اجازه دادیم که " طبقه کارگر" را ایزوله کنند، که آن ها با عناوین سفید، مرد و بالای {سال} از بقیه ماها متشخص شوند. کارگر ساده مرد سفید پوست، یک انسان استتمار شده که بطور فزاینده ارتباطی با منظور سرمایه ای که برایش کار می کند، برایش رای می دهد و در جامعه اش مشارکت می کند ندارد، با وجود این {چیزها} او هم که نژاد پرست و سکسیست است، خود را بعنوان قربانی این سازمان ها می شناسد. اما به زنان خانه دار، سیاهان، جوانان، کارگران آمده از جهان سوم، که در تعریف طبقه راه داده نشده بودند، گفته شده بود که تقابل آن ها با ساختار قدرت مرد سفید در کلان شهر یک واقعه تاریخی عجیب است. " مای تقسیم شده، توسط سازمان سرمایه داری در جامعه، در کارخانه، در اداره، در مدرسه، در مزرعه، در خانه و در خیابان، هم چنین بوسیله موسسات زیادی که ادعا می کنند که مبارزه ما را بصورت جمعی بعنوان یک طبقه ارائه می دهند، تقسیم شدیم. در کلان شهرها جنبش سیاهان اولین بخش انبوه طبقاتی بود که استقلالش را ازین سازمان ها بدست آورد و از محدود نگهداشتن مبارزه فقط در کارخانه فرار کرد.

وقتی که کارگران سیاه پوست مرکز یک شهر را به آتش می کشند، چشمان چپ سفید پوست، بخصوص اگر چشمانی اتحادیه ای باشند، به آن برجسب نژادی می زند و نه طبقاتی. جنبش زنان، جنبش بزرگ بعدی طبقه در کلان شهر بود که برای خود یک پایه قدرتی خارج از کارخانه وهم چنین داخل آن پیدا می کند. زنان و جنبش شان باید مثل جنبش سیاهان قبل از خود، بطور سازمانی از سرمایه و موسساتش مستقل شود. باید که از آن بخش "سلسله مراتب نیروی کار" که سرمایه بطور ویژه از آن علیه شان مورد استفاده قرار می داد، هم مستقل باشد. برای سیاهان این بخش سفیدها و برای زنان مردان و برای زنان سیاه هردو این ها بود. فکر کردن به این امر حتی امروز هم عجیب است، وقتی که با استقلال جنبش سیاهان یا استقلال جنبش زنان مواجه می شویم، کسانی وجود دارند که از آن با "تقسیم کردن طبقه کارگر" صحبت می کنند. درواقع عجیب است وقتی که تجربه ما بما گفته است که درجهت متحد ساختن طبقه کارگر علی رغم تقسیماتی که در ساختارش - در مقابل کارخانه، در مقابل مزرعه، در مقابل خانه، در مقابل مدارس - طبیعی هستند، آن هائی که در پایین ترین سطوح سلسله مراتب قرار دارند می بایستی خود برای ضعف خود راه حل پیدا کنند، می بایستی خود استراتژی ای را پیدا کنند که بخواهد به آن نقطه {ضعف} حمله برد و آن را خرد کند، می بایستی خود شیوه مبارزه خود را پیدا کند. جنبش سیاهان از دید ما "در درون جامعه پلورال سرمایه داری حل و تابع آن نشده است" (اگر چه بسیاری از "رهبرانش" شده اند)، این امر "مشمول استراتژی طبقه کارگر سفید" نشده بود. (این جا من فکر می کنم آویس مبارزه طبقه کارگر سفید را با استراتژی اتحادیه و استراتژی حزب کارگر مغشوش می کند. آن ها دشمنان جانی هم هستند، با وجودی که اغلب یکسان گرفته می شوند.) جنبش سیاهان برعکس در ایالات متحده با قدرتمندترین دولت سرمایه داری جهان مبارزه کرد و با یکی از قدرت مندترین ها، چه در خود آمریکا و چه در خارج از آمریکا بمبارزه ادامه داد. وقتی که {جنبش سیاهان} مراکز آن کلان شهر را به آتش کشید و اتوریتیه قانونی را به مبارزه طلبید، راهی برای بقیه طبقه کارگر برای این که در هر مکانی برای علایق خود بحرکت در آیند ایجاد کرد. ما زنان حرکت کردیم. این نه یک حادثه است و نه اولین باری است که در توالی آن حرکتی انجام یافته است. یک حادثه نیست زیرا زمانی که با قدرت موجود در تقابل قرار گرفت امکان جدیدی را برای همه زنان باز کرد. بعنوان مثال دختران مردانی که بعضی از این نیروها را نمایندگی می کردند در ورای ماسک با شکوه تعلیم و تربیت، پزشکی و حقوق دیدند که مادران شان زندگی خود را قربانی کرده بودند. اوه بله، ازدواج با مردی با درآمد خوب جایزه است، خانه ای خوب برای زندانی شدن در آن است و حتی داشتن یک خدمتکار سیاه پوست. این ها امتیازاتی بودند که {به این زنان تعلق می گرفت} تا زمانی که به درآمدی که مال خودشان نبود، وابسته بودند. اما قدرت در دستان ساختار مرد سفید قدرتی، باقی خواهد ماند. آن ها مجبور شدند امتیازها را انکار کنند و حتی بخاطر قدرت به آن ضربه بزنند. بسیاری این کار را کردند. در جذر و مد قدرت طبقه کارگر که جنبش سیاهان آن را در خیابان ها و همه زنان در شورش روز به روز در خانه ارائه کردند، جنبش زنان بوجود آمد. این اولین بار نیست که یک جنبش زنان از تجربه مردم سیاه پوست انگیزه گرفت. بردگان سیاهی که جنبش الغای بردگی را شکل دادند و راه آهن زیرزمینی را برای فرار به شمال سازمان دهی کردند، به زنان سفید پوست - بازهم امتیازی به آنان - شانس دادند؛ فرصتی برای رهایی جستن از محدودیت هائی که خصوصیات زنانه در آن زندانی بود. زنان همواره برای خدمت به دیگران تربیت می شدند. آن ها خانه های خود را، نه برای رهایی خود - که مستحق کیفر بود - بلکه برای آزادی "برده" ها ترک کردند. آنها از زنان سیاه پوست، از بردگان قبلی مثل سوجورنر تروث که بخاطر زن بودن رنج بردند، از آنهایی که پرورش دهندگان نیروی کار در مزرعه بودند، جرات گرفتند. اما زمانی

که آن زنان سفید پوست اولین گام قطعی خود را خارج از الگوی زنانه برداشتند و برای موقعیت خود عمیق تر مقابله کردند، مجبور به دفاع از حقوق خود بعنوان زنان شدند. از صحبت کردن آن ها علیه بردگی ممانعت شده بود، برای مثال بخاطر این که زن بودند از نشستن آن ها در کنفرانس الغای بردگی در سال ۱۸۴۰ در لندن و هم چنین در سال ۱۸۴۸ در کنفرانس سنسافالز و نیویورک ممانعت شد. آن ها برای حقوق زنان کنفرانس خود را فراخوان دادند. یک سخنگوی مرد هم آن جا حضور داشت. او از رهبران الغای بردگی و یک برده و اسمش فردریک داگلاس بود. و زمانی که زنان جوان سفید پوست در اوائل دهه ۶۰ این قرن {قرن بیستم} راننده اتوبوس ها شدند، کشف کردند که رفقای مردشان (سفید و سیاه) جای ویژه ای برای آن ها در سلسله مراتب مبارزه داشتند. همان گونه که سرمایه در سلسله مراتب نیروی کار داشت، تقریباً تاریخ خود را تکرار کرد. در این زمان مبارزه برای رای دادن نبود بلکه برای هدفی بسیار متفاوت بود که آن ها جنبشی را بوجود آوردند. این لحظه ای برای آزادی بود. با هم مقایسه کردن جنبش های سیاهان و زنان می تواند همواره به ۱۱-plus ( شیوه آموزشی برای ادامه مدرسه ابتدائی به مدارس بعد آن که از ۱۰ و ۱۱ سالگی شروع می شد از دانش آموزان ابتدائی برای تعیین وضعیت تحصیلی بعدی امتحان گرفته می شد که انگلستان و چند کشور دیگر جریان یافت). تبدیل شود: چه کسی بیشتر استثمار شده است؟ قصد ما در این جا مقایسه نیست. ما در تکاپوی توضیح دادن پیچیدگی آمیزش نیروهایی هستیم که در طبقه کارگر وجود دارند. ما در تکاپوی شکستن روابط قدرتی بین مان هستیم که بر مبنای فرمانروائی سلسله مراتبی سرمایه بین المللی استوار است. همانطوری که هیچ مردی نمی تواند صدای زنان باشد؛ هیچ مرد سفید پوستی هم نمی تواند صدای مرد سیاه باشد. نهایتاً آن ها با نیروی مان " متقاعد " خواهند شد. ما به آن ها چیزهایی را عرضه می کنیم که به زنانی با بیشترین امتیازات عرضه می کنیم؛ یعنی قدرتی بیش از قدرت دشمنانشان. جایزه اش هست پایان دادن به امتیازات آن ها بر ما. استراتژی فمینیستی، مبارزه طبقاتی است؛ همان گونه که گفته ایم بر پایه زنان بدون مزد در خانه. خواه در خارج از خانه هم برای دستمزد کار کند، کار او برای تولید و بازتولید طبقه کارگر گرانبار است و توانش را برای مبارزه کردن تقلیل می دهد. او دیگر وقتی برای این کار ندارد. موقعیت او در ساختار مزدی بطور ویژه پائین است اما نه فقط اگر او سیاه پوست است بلکه حتی اگر نسبتاً خوب در سلسله مراتب نیروی کار جا افتاده باشد (بندرت کافی!). او برای مرد بعنوان یک شی جنسی تعریف شده می ماند. چرا؟ بخاطر این که تا زمانی که اکثریت زنان خانه دار باشند، بخشی از کارشان در بازتولید نیروی کار، می شود شی جنسی بودن برای مردان، هیچ زنی نمی تواند از آن هویت خلاص شود. ما برای کاری که در خانه انجام می دهیم، تقاضای مزد داریم. و آن تقاضا برای مزد از دولت است، اولاً خواست مستقل بودن از مردانی که اکنون به آن ها وابسته ایم. دوماً ما بدون کار کردن در بیرون از خانه خواهان پول هستیم و برای اولین بار، امکان امتناع از کار اجباری در کارخانه ها و در خانه خود را آغاز می کنیم. در این جا و در این استراتژی است که خط بین جنبش های سیاه پوست انقلابی و فمینیست انقلابی شروع به محو شدن می کند. این نظرگاه در بین کم قدرت ترین ها یعنی بدون مرزها پیدا شده است. با تقویت تقسیم بین المللی کار سرمایه، یک ارتش ذخیره از بیکاران ایجاد می شود که می تواند از صنعت به صنعت و از کشور به کشور سوق داده شود. جهان سوم انبوه ترین منبع این ارتش ذخیره صنعتی است. (دومین منبع بسیار انبوه آشپزخانه در کلان شهر است.) بنادر اسپانیا، کالکوتا، الجزایر، شهرهای مکزیکی مرز جنوبی ایالات متحده منابع نیروی کار برای کارهای دون پایه در پاریس، لندن، فرانکفورت و مزارع کالیفرنیا و فلوریدا هستند. نقش اینان در انقلاب چیست؟ چگونه می توانند بی مرزها بدون اهرم مزد و کارخانه مبارزه کنند؟ ما جواب ها را مطرح نمی کنیم - ما نمی توانیم. اما

سئوالات را به شیوه ای مطرح می کنیم که گوئی بیکاران برای خرابکاری در جامعه سرمایه داری به سر کار نرفته اند (یعنی این که وقتی کسی سر کار می رود این عقیده وجود دارد که نمی خواهد خرابکاری کند و این تنها تن لاش ها هستند که نمی خواهند کار کنند). زنان خانه دار بدون یک قرارداد کار با پرداخت در خانه کار می کنند، آن ها ممکن است همچنین شغلی هم خارج از خانه داشته باشند. تابعیت از مزد مرد در خانه و طبیعت تابعیت از آن کار، زنان را در جای دیگری که کار می کنند، بی توجه به نژاد تضعیف می کند. این جا اساسی است برای این که زنان سیاه و سفید باهم عمل کنند، "حمایت شده" یا "حمایت نشده" نه بخاطر این که بر تضاد نژادی غلبه شود بلکه بخاطر این که ما هر دو به استقلالی نیاز داریم که مزد و مبارزه برای مزد می تواند بیار آورد. زنان سیاه پوست می خواهند بدانند در چه سازمان هایی (با مردان سیاه پوست، با زنان سفید پوست، نه با کس دیگری) باید آن مبارزه را انجام دهند. هیچ کس دیگری نمی داند. ما با آویس موافق نیستیم که می گوید: "مبارزه سیاهان آمریکا در بکارگیری استعدادش بعنوان یک پیشتاز انقلابی ... " شکست خورد، اگر منظور از کاربرد کلمه "پشتاز" سوخت اساسی برای مبارزه طبقاتی در شرایط ویژه تاریخی باشد. عبارت "ویژگی تجربه اش" - بعنوان یک ملت و یک طبقه هر دو باهم - برای تعریف طبقه و مبارزه طبقاتی بکار برده شده است. شاید {سیاهان} تئوریسین هائی نداشتند اما نباید هرگز از جنبش سرافکننده باشند. تنها بعنوان پشتاز؛ تا جائی که ما حالا درک می کنیم و آن را تعریف می کنیم می توانست آن مبارزه، شروع به روشن ساختن مشکل مرکزی زمان ما، یعنی اتحاد سازمانی طبقه کارگر بین المللی نماید. وسیعا فرض شده است که حزب پشتاز در مدل لنینی بیانگر آن اتحاد سازمانی است. نظر به این که مدل لنینی بیانگر پشتاز نفع کل طبقه فرض می شود، با واقعی که ما توضیح دادیم، در جائی که هیچ بخشی از طبقه نمی تواند بیانگر تجربه و منافع و دنبال کننده مبارزه برای هر بخش دیگری باشد، ارتباطی ندارد. توضیح رسمی سازمانی یک استراتژی عمومی طبقاتی اکنون در هیچ جائی وجود ندارد. اجازه دهید از یک نامه نوشته شده علیه یکی از سازمان های ایتالیائی فوق العاده پارلمانتاریستی چپ نقل کنم، که سال گذشته وقتی ما سمپوزیوم فمینیست ها را در رم داشتیم و ورود مردان به آن را ممنوع اعلام کردیم، ما را فاشیست ها خواند و بما حمله بدنی کرد. ... حمله سنتی به کارگران مهاجر، بویژه اما نه منحصررا اگر او سیاه باشد (یا از جنوب ایتالیا)، برای این است که {می گویند} منافع طبقه کارگر بومی را مورد تهدید قرار می دهد. دقیقا همین، در باره زنان در ارتباط با مردان گفته شده است. نقطه نظر ضد نژاد پرستی (همین طور ضد ملی گرا و ضد سکسیست) - نقطه نظری که از مبارزه می آید - عبارت است از پی بردن به ضعف های سازمانی که اجازه می دهد قوی ترین بخش های طبقه به بخش های کم قدرت تر تقسیم شوند و بدین وسیله به سرمایه اجازه میدهد تا با بازی کردن با این طبقه بندی، ما را شکست دهد. در حقیقت مساله این است، واز اساسی ترین مسائلی است که امروزه طبقه کارگرا آن مواجه است. جائی که لنین طبقه را بین پیشرفته و عقب مانده تقسیم کرد، یک تقسیم ذهنی، ما این تقسیم را در امتداد خطوط سازمان سرمایه داری، به قدرتمندتر و کم قدرت تر می بینیم. این تجربه کم قدرت تر است در زمانی که کارگرانی که در موقعیت قوی تر قرار دارند (که مردان با مزد در ارتباط با زنان بدون مزد، یا سفیدها با مزد بیشتر از سیاهان) پیروزی ای کسب می کنند، احتمالا این پیروزی، یک پیروزی برای کارگران ضعیف تر نمی تواند باشد و حتی شاید بیانگر یک شکست برای هر دو است. نابرابری قدرت در درون طبقه دقیقا بمعنی قوت سرمایه است. (۴) این که نهایتا چگونه طبقه کارگر می خواهد متحد شود ما نمی دانیم. ما می دانیم که تاکنون به بسیاری از ماها گفته شده است که نیازهای خود را در برابر چند نفع گسترده تر که هرگز آنقدر گسترده نبوده که ما را در بر بگیرد، فراموش کنیم. ما هم چنین از تجربیات تلخ یاد گرفته ایم

که تا زمانی که هر بخش از استثمار شده ها قدرت مستقل خود را بپا نساخته است، هیچ چیز متحد و انقلابی شکل نخواهد گرفت.

قدرت برای خواهران و در نتیجه برای طبقه.

#### پانوشت‌ها:

این مقاله ابتدا در سال ۱۹۷۳ نوشته شد. بصورت یک جزوه در سال ۱۹۷۵ و بصورت جزوه یک زن خانه دار در دیالوگ در ۱۹۸۶، بعنوان بخشی از سری های centrepiece منتشر شد. رساله به بوورلی جونز، متولد ۲۶ سپتامبر ۱۹۵۵، کشته شده ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۳، توسط گلولة های دولت حکومت ترینیداد، خواهر جنیفر و آلتئا و همه ما اهدا شد.

[۱] "مستعمره استعمار: یاد داشت هایی در باره نژاد، طبقه و جنس" از آویس براون، نژاد امروز، ژوئن ۱۹۷۳. نویسنده رجوع می کند به قدرت زنان و انهدام اجتماع از ماریاروزا دالا کوستا و سلما جیمز (انتشارات فالینگ وال، بریستول ۱۹۷۲)، بعنوان "درخشان". چاپ سوم بعنوان یک کتاب منتشر شد در سال ۱۹۷۴. بجز مواردی که اعلام می کند همه نقل قول ها از قدرت زنان. ۱۹۷۵ هستند. (ما بعدتر یاد فهمیدیم که آویس براون یک اسم مستعار برای آ. سیواناندان بود، یک مرد که اکنون رئیس اینستیتوی روابط نژادی در لندن است.) جنس، نژاد و طبقه، پاسخ به "آویس براون" ابتدا منتشر شد در نژاد امروز، ژانویه ۱۹۴۷.

[۲] برای یک تحلیل از ارتباط متضاد بین کارگران و اتحادیه ها نگاه کنید به سلما جیمز، زنان، اتحادیه ها و کار یا چه نباید انجام شده باشد، چاپ اول در ۱۹۷۲، چاپ مجدد با یک ضمیمه جدید، انتشارات فالینگ وال، بریستول، ۱۹۷۶

[۳] برای بهترین رفع ابهام از فرهنگ چیزی را می شناسم که نشان دهد، برای مثال چگونه کریکت هند غربی در قلب خود درگیری های نژادی و طبقاتی را حمل کرده است، نگاه کنید به س. ال. ار. جیمز، فراسوی مرزها، هوشینسون، لندن ۱۹۶۳.

[۴] از یک نامه بوسیله لوتا فمینیستا و کولکتیو فمینیست بین الملل، چاپ مجدد در لو اوفنسیوا، موسولینی، تورین، ۱۹۷۲ (صفحات ۱۸-۱۹). من یک پاراگراف از آن نقل قول کردم. منبع - libcom.org بخش تاریخی